



بررسی ابعاد همگرایی در منطقه خلیج فارس (۳)

گروه علوم سیاسی

یدا... محمدی

مباحث تئوریک همگرایی که در شماره های قبل فصلنامه مصباح طرح گردید، زمینه ساز بررسی فرآیند همگرایی در منطقه حساس و استراتژیک خلیج فارس است؛ بدین معنی که با توجه به جنبه های تئوریک از یک طرف و واقعیات موجود منطقه از سوی دیگر (بدون دخالت دادن قضاوت های ارزشی) میزان ابعاد همگرایی ارزیابی خواهد شد. در بررسی ابعاد همگرایی در یکی از سیستم های فرعی جهان^۱ (منطقه خلیج

فارس) به پرسشهایی چون:

– اصولاً "در این منطقه همگرایی به معنای خاص آن وجود دارد یا خیر؟

– اگر وجود دارد در چه مجموعه ای و چرا؟

– اگر وجود ندارد چرا؟

– مهمترین عوامل و موانع همگرایی در منطقه کدامند؟

– نقش عوامل درون منطقه ای و بیرون منطقه ای در فرایند همگرایی چیست؟

و سئوالات همانند پاسخ داده می شود.

هشت کشور منطقه خلیج فارس (ایران، عراق، عربستان سعودی، کویت، قطر، بحرین، عمان، امارات متحده عربی) دارای وجوه اشتراک و افتراق گوناگونی هستند که

هر وجه به عنوان یک عامل می‌تواند در فرایند همگرایی و یا واگرایی، موثر واقع شود. در این راستا در ارتباط با سیر منطقی بحث، عامل «انسجام» یا «همبستگی اجتماعی»^۲ به عنوان اولین عامل مهم در بین کشورهای منطقه مورد توجه است که خود یکی از زیر مجموعه‌های سطح اول یعنی «سطح همبستگی»^۳ است.

- همبستگی اجتماعی:

موضوع نژاد یا قومیت کشورهای منطقه خلیج فارس، که در ارتباط مستقیم با همبستگی اجتماعی مطرح می‌شود، از جمله مسائلی است که جای بحث و تامل زیادی دارد و در بسیاری موارد سایر عوامل را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد، تجلی این مسأله را می‌توان در بحث عرویت، ناسیونالیسم عربی، امت عرب، پان عربیسم، عرب و عجم و غیره مشاهده کرد. مسأله عرب و عجم یا عرب و غیر عرب به خودی خود از جمله موانع همگرایی بین ایران و کشورهای عرب منطقه محسوب می‌شود. بویژه در مناطقی که کشورهای استعمارگر در جهت رسیدن به اهداف شوم خود سعی در دامن زدن به این اختلاف داشته‌اند. طرح و تشدید چنین اختلافاتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی بویژه در دوران جنگ تحمیلی بر روابط و مناسبات جمهوری اسلامی ایران و کشورهای عرب منطقه سایه انداخته بود. به عبارت دیگر، این عامل اجتماعی رنگ سیاسی پیدا کرده بود تا جایی که بسیاری از کمکها و حمایت‌های سیاسی، اقتصادی، نظامی، اطلاعاتی، امنیتی،... کشورهای راستگرا و مرتجع منطقه به رژیم رادیکال و چپگرای عراق تحت همین عنوانها و توجیحات صورت می‌گرفت. بسیاری از قطعنامه‌ها، بیانه‌های اتحادیه عرب، شورای همکاری خلیج فارس، کنفرانس اسلامی با تکیه بر همین عنصر، به محکومیت جمهوری اسلامی ایران و دفاع از رژیم بعثی عراق پرداخته‌اند. شاهزاده نایف ابن عبدالعزیز پس از امضای یک قرارداد امنیتی با عراق در ۹ فوریه ۱۹۷۹ در ریاض ضمن گفتگویی اعلان داشت که:

«عراق تنها از استقلال و حاکمیت خود دفاع نمی‌کند، بلکه دفاع از سرزمینهای عربی و

ملت عرب را به تمامی بر عهده دارد.»^۴

نکته قابل توجه اینکه محکومیت جمهوری اسلامی ایران و دفاع از رژیم بعث عراق در شرایطی

صورت می‌گرفت که رژیمهای مرتجع منطقه یک سری اختلافات اساسی و استراتژیک در زمینه‌های ساختار اقتصادی، جهت‌گیریهای سیاسی مسائل ایدئولوژیکی، اختطار نظامی، تاریخی و ارضی با این کشور عربی داشته‌اند. اما از سویی دیگر، رژیم بعث عراق نیز با همه اختلافاتی که با اعراب منطقه داشته، خود را طلایه‌دار مبارزه با جمهوری اسلامی ایران و نجات اعراب از امواج انقلاب اسلامی تلقی کرد. از این رو خود را مستحق دریافت کمکها و حمایتهای همه جانبه از سوی اعراب منطقه می‌دانست و نسبت به شکست احتمالی عراق در جنگ تحمیلی هشدار می‌داد. وی نیز با تمسک به ناسیونالیسم عربی در انزوای جمهوری اسلامی ایران سعی داشته، چنین می‌گوید:

«اعراب نباید اجازه دهند عراق به فلسطین دیگری در کالبد امت عرب تبدیل شود. جهان عرب دیگر توانایی تحمل شکست دیگری را ندارد... اگر عراق در نبرد با ایران شکست بخورد کشورهای عربی رژیم حاکم بر بغداد را سرزنش کرده، از او گلايه خواهند کرد.»^۵

نشست فوق‌العاده سران عرب در الجزیره پایتخت الجزایر - همانند اجلاس تونس و سایر اجلاسها - در دفاع از عراق با عنوان عربیت در تاریخ ۱۷/۳/۶۹ طی قطعنامه‌ای آورده است که:

«اجلاس اعتقاد دارد که امنیت قوم عرب موجودیتی غیر قابل تفکیک است و هرگونه تجاوزی به حاکمیت هر یک از کشورهای عضو جامعه عرب، تجاوز به تمامی امت عرب است.»^۶

وجود همانندیهای فرهنگی میان کشورهای منطقه از جمله عوامل تسریع‌کننده همگرایی تلقی می‌شود. سنخیت فرهنگی به عنوان یکی از زیر مجموعه‌های همبستگی اجتماعی در بین کشورهای عربی منطقه بیشتر به چشم می‌خورد، چرا که فرهنگ آنها آمیزه‌ای از عربیت و باورهای اسلامی است. البته بعضی دیدگاه‌های افراطی نیز اسلام را در عربیت خلاصه می‌کنند و ادعا دارند که این اعراب بودند که اسلام آوردند، پیامبر اسلام از میان اعراب برخاسته‌اند و... چنین نگرشی در رابطه با کشورهای غیر عرب منطقه از جمله ایران می‌تواند به عنوان یک عامل واگرایانه در فرایند همگرایی محسوب شود، چنانکه در مساله قومیت عرب - عجم مشاهده گردید.

در کنار عوامل فرهنگی، نژادی (عرب - عجم)، زبانی (عرب زبان - غیر عرب زبان) عوامل

مذهبی (شیعه-سنی) نیز، تسهیل کننده روند همگرایی در بین کشورهای عربی و کند کننده آن در ارتباط با کشور ایران است.

در مجموع با توجه به زمینه‌های فوق، بیشترین مشترکات در بین کشورهای عرب منطقه وجود دارد که می‌تواند در فرآیند همگرایی نقش مثبتی را ایفا کند.

- همبستگی سیاسی:

دومین مقوله مهم و قابل توجهی که باید در فرآیند همگرایی در منطقه خلیج فارس در نظر گرفت، انسجام یا همبستگی سیاسی کشورهای منطقه است. اهمیت همبستگی سیاسی به گونه‌ای است که در بسیاری موارد وجوه اشتراك و افتراق کشورهای يك منطقه را تحت تاثیر خود قرار می‌دهد. بروس‌ت راست^۸، یکی از تئوریسینهای برجسته همگرایی در این راستا معتقد است که کشورهایی می‌توانند در فرآیند همگرایی نقش مثبتی به عهده داشته باشند که رفتار خارجی مشابهی داشته باشند. تبلور رفتار خارجی کشورهای منطقه خلیج فارس را می‌توان در گرایشها و جهتگیریهای سیاسی آنان و مواضعشان در قبال مسائل مهم منطقه‌ای و یا جهانی مشاهده کرد که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

ساختار سیاسی و نحوه توزیع قدرت کشورهای منطقه خلیج فارس نیز در بحث همبستگی سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. در این رابطه هر قدر ساختار سیاسی کشورهای يك منطقه همانند به یکدیگر باشد به همان نسبت امکان ایجاد همبستگی بیشتر می‌شود.

يك بررسی اجمالی نشان می‌دهد که تمامی کشورهای منطقه خلیج فارس به استثنای جمهوری اسلامی ایران دارای رژیمهای اقتدارگرا و نظام سیاسی بسته‌ای هستند که از طریق نامشروع تمام ابزارهای قدرت (اعم از سیاسی، اقتصادی، نظامی، قضایی، قانونی و...) در دست حکام منطقه اعم از رئیس جمهور، شیخ، امیر و سلطان متمرکز است (البته این امر در باره رژیم پهلوی در ایران پیش از انقلاب اسلامی ایران نیز مصداق دارد). در کشورهای یاد شده، افکار عمومی و مشارکت مردم در سرنوشت سیاسی - اجتماعی‌شان محلی از اعراب نداشته و ندارد، فعالیت‌های حزبی و گروهی موضوعیت ندارد و اگر حزبی هم باشد، حزب مسلط است، که توجه‌گر عملکردهای رژیمهای موجود است. در این ارتباط مواضع حزب بعث عراق در رابطه با عملکرد صدام در مسائل مختلف داخلی و خارجی بویژه اشغال اولیه کویت و باز پس دادن بعدی آن قابل توجه است. از دیگر

مصداق‌های عینی این امر عملکرد حزب رستاخیز ایران در زمان رژیم پهلوی بوده است. شاه ایران صراحتاً مخالفان حزب رستاخیز را مورد خطاب قرار داده، عنوان نمود که:

«هرکس مردانه باید تکلیف خودش را در این مملکت روشن بکند، یا موافق این جریان هست، یا نیست، اگر گفتم جنبه خائنانه دارد، که تکلیفش روشن است، اگر جنبه خائنانه نداشته باشد، از لحاظ فکری یک جریان دیگری دارد، او آزاد است، در این مملکت اما توقعاتی دیگر نداشته باشد.

توقع ما این است که همه، هر شخصی که به سن قانونی رأی دادن رسیده باشد از همین حالا، از فردانه، در اولین فرصت تکلیف ملی خودش را روشن کند و یا به این تشکیلات وارد بشود، و یا اینکه تکلیف خودش را روشن بکند.

پس یک عده‌ای از افراد این مملکت بطور اتوماتیک از هرگونه موقعیت سیاسی محروم می‌شوند، الآن چون در داخله همان تشکیلات بزرگ ملی خواهد بود، آزادی انتخابات در واقع بین خود تشکیلات جدید خواهد بود.»^۱

تبلور يك نظام سیاسی دموکراتیک و باز را می‌توان در نقش و جایگاه ویژه نهادهای پارلمانی و قانونگذاری در روند تصمیم‌گیریها و سیاست‌گذاریهای مملکتی مشاهده کرد با مسأله‌ای که اصولاً در کشورهای حزبی منطقه خلیج فارس موضوعیت ندارد، به عبارت دیگر، در این کشورها یا مجلسی وجود ندارد یا اگر وجود دارد بیشتر جنبه سمبلیک دارد و در سیاست‌گذاریها و مصوبات قانونی از شخص شاه، رئیس جمهور، امیر، شیخ پیروی می‌کند، تصمیمات مجلس عراق در بحران کویت و بیان این مطلب که کویت استان نوزدهم عراق است و سپس بازگشت از این تصمیم، پس از شکست - به پیروی از تصمیم صدام - در این راستا قابل توجیه است، بالاتر اینکه شخص صدام صراحتاً جایگاه این نهاد قانونگذاری در کشورش را اینگونه مشخص نموده است:

«ما مردمی انقلابی هستیم و نیاز به پیشرفت سریع داریم. بنابراین به جای اینکه طرحی را به مجلس ملی ارائه دهیم که ممکن است تصویب آن شش ماه به طول بینجامد، می‌توانیم در شورای رهبری انقلاب ده قانون را در یک روز تصویب نماییم.»^۲

در کشورهای منطقه خلیج فارس برخلاف نظامهای دموکراتیک، قوانین اساسی بکرات مورد دستبرد و دخل و تصرف قرار می‌گیرد و این در حالی است که قوانین اساسی از یکطرف، محدوده

اختیارات و وظائف دولتمردان یک کشور را مشخص نموده، از طرف دیگر، حدود و ثغور آزادیهای فردی و انسانی را در آن جامعه ترسیم می‌کند. از جمله مواردی که در قوانین اساسی بیشتر نظامهای دموکراتیک به چشم می‌خورد، بحث تفکیک قواست، شأن وجود تفکیک قوا جلوگیری از تمرکز قدرت و سرشکن نمودن قدرت در نهادهای مختلف است. به عبارتی سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه یک حالت «چک و بالانس» نسبت بیکدیگر دارند. رژیمهای اقتدارگرای منطقه خلیج فارس از بدو استقلال تاکنون، در موارد متعددی قوانین اساسی خود را مورد دستبرد قرار داده، بحث تفکیک قوا را خدشه دار نموده‌اند. (در ایران پیش از انقلاب همانند کشورهای عربی منطقه این امر به عنوان یک مسأله عادی مطرح بوده است. چنانکه بر اثر تغییر قانون اساسی ۱۳۲۸ شاه ایران این امتیاز را گرفت که هر دو مجلس را هر وقت شخصا صلاح دانست منحل کند. در سال ۱۳۴۰ شاه ادعا کرد که حق دارد در غیاب مجلسین شورای ملی و سنا قوانین را نیز تصویب کند. این ادعا که بطور اساسی مخالف همه اصول قانون اساسی ایران بود از طرف دولت وقت به عنوان فرمان همایونی مورد قبول قرار گرفت. چنانکه بعد از سال ۱۳۴۰ چندین سال شاه بدون مجلس حکومت کرد.^{۱۱} لازم به یادآوری است که در موارد متعدد دیگری نیز قانون اساسی ایران از طرف رژیم پهلوی مورد دخل و تصرف قرار گرفت که به علت طولانی شدن بحث از آن خودداری می‌شود.

از دیگر مسائلی که در رابطه با ساختار سیاسی کشورهای منطقه و نحوه توزیع قدرت در آنها قابل طرح است، اینکه رژیمهای اقتدارگرای آنها، پایگاه مردمی ندارند و بی‌ریشه هستند لذا برای رفع این خلاء از یک طرف متکی به قدرتهای خارجی بوده و سعی در تقویت نیروی نظامی خود دارند و از طرف دیگر، در مشروعیت بخشیدن به حاکمیت خود و کسب و جاهت می‌کوشند، طرح و بیان «شاه سایه خدا»، «خدا، شاه، میهن»، «اولی الامر» و لقب «خلیفه» در رابطه با حکام ناهل منطقه و مرتبط دانستن سلطنت با موهبت الهی از این موارد است. بنابراین می‌توان گفت در کشورهای منطقه خلیج فارس چه قبل و چه بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ایران - به استثنای جمهوری اسلامی ایران که در آن بحث مقبولیت مردمی و مشروعیت الهی مطرح است - از پلورالیسم سیاسی، مشارکت مردمی، سیستمهای واقعی انتخاباتی، فعالیتهای حزبی و در یک کلام دموکراسی اثری دیده نمی‌شود. لذا علی‌رغم همانندیهایی که در بسته بودن نظامهای سیاسی و اقتدارگرا بودن رژیمهایشان دیده می‌شود، این تشابهات از دید تئورسینهای همگرایی تسریع کننده امر همگرایی تلقی نمی‌شوند، بلکه بالعکس کند کننده این روند هستند.

- گرایشها و جهتگیریهای سیاست خارجی:

آنگونه که قبلا هم اشاره شد بروست راست و دیگران بر همانندی رفتار خارجی کشورهای یک منطقه در فرآیند همگرایی تاکید زیادی داشتند. تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در منطقه خلیج فارس بیشتر از دو نوع گرایش و جهتگیری سیاسی وجود نداشت. در یک طرف ایران و کشورهای عربی حاشیه جنوبی خلیج فارس با تمایلات غربگرایانه بودند و در طرف دیگر عراق به عنوان یک کشور تندرو و چپاولگرا و متمایل به شوروی قرار داشت. این گرایشهای سیاسی کشورهای منطقه شکل دهنده رفتار خارجی آنها در قبال مسائل منطقه‌ای و جهانی بوده و هست. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی نیز این وضعیت همچنان در بین کشورهای عرب منطقه وجود داشته است.

در ارتباط با گرایشها و جهتگیریهای سیاسی کشورهای منطقه (اعم از غربی، شرقی و یا نه شرقی - نه غربی) می‌توان گفت که روابط سیاسی، اقتصادی، تجاری، تسلیحاتی، نظامی، امنیتی و... آنها با شرق و غرب تحت تاثیر همین گرایشها بوده است، برای مثال کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس کمترین روابط اقتصادی، تجاری، تسلیحاتی و... را با شوروی و بلوک شرق داشته و همه یا اکثریت قریب به اتفاق آنها روابط سیاسی و دیپلماتیک، شوروی و کشورهای اروپای شرقی و بالعکس نداشتند و این در حالی است که روابط بسیار پراکنده و گسترده‌ای در زمینه‌های فوق با غرب و آمریکا داشته و کمترین میزان روابط تجاری، اقتصادی، تسلیحاتی و... را با غرب در مقایسه با دسته اول دارا بود.^{۱۲} چنانکه ساختار اقتصادی و بافت نظامی عراق همسویی با شوروی داشت.

- نگرش در قبال مسائل منطقه‌ای:

گرایشهای سیاسی کشورهای منطقه خلیج فارس به هر یک از دو بلوک شرق و غرب، شکل دهنده رفتار خارجی آنها در برابر مسائل منطقه‌ای و حتی جهانی بوده و هست. اما مهمترین مسائل منطقه‌ای که تبیین کننده رفتار خارجی کشورهای منطقه، و نشأت گرفته از نگرش و جهتگیریهای سیاسی آنهاست، عبارتند از:

۱- انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی:

در راستای تامین اهداف و منافع حیاتی آمریکا در منطقه خلیج فارس و تضمین ثبات سیاسی و

حفظ وضع موجود از سال ۱۹۷۱ به بعد، ایران و عربستان نقش ویژه‌ای در منطقه پیدا کردند. طرح رسمی و علنی سیاست دو ستون از سوی آمریکا از طریق دو کشور یاد شده دقیقاً در راستای اهداف و منافع حیاتی این قدرت امپریالیستی بوده است. هر چند عده‌ای انتخاب ایران را بلحاظ نیروی نظامی قویتر و عربستان سعودی را بعنوان ستون اقتصادی این طرح مطرح کرده‌اند، اما در رابطه با انتخاب عربستان سعودی دلائل دیگری نیز مطرح بوده است.^{۱۳} نکته مهم اینکه عربستان سعودی با نقش محوری که در بین کشورهای عرب منطقه خلیج فارس داشت با سهولت بیشتری می‌توانست آنها را بدنبال خود بکشد ویر سیاستگذارها و تصمیمات آنها اثر بگذارد. خلاصه اینکه تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی ایران از هشت کشور منطقه خلیج فارس غیر از عراق، هفت کشور دیگر به عنوان کشورهای راضی از حفظ وضع موجود مطرح بودند.

نگرش تقریباً مشترک ایران و کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس، که در بالا بحث شد، باعث گردید که آنها مشترکاً در برابر مسائل منطقه‌ای موضع مشترکی داشته باشند. وجود همین جهت‌گیریهای سیاسی مشترک بود که باعث گردید تا پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، روابط کشورهای عرب حاشیه جنوبی خلیج فارس با ایران صمیمیتی تر از روابط با آنها با عراق باشد. پیروزی انقلاب اسلامی ایران در منطقه، نظم موجود را بلحاظ بتوریک و عملی زیر سؤال قرار می‌دهد. ارتجاع منطقه و قدرتهای ذی نفوذ همزمان حاکمیت و منافع خود را در برابر این وضعیت از دست رفته احساس می‌کنند. در همین رابطه است که مشترکاً در مقابل این تهدید مشترک خارجی (انقلاب اسلامی) موضع خصمانه و همراه با ترس اتخاذ کرده‌اند، تبلور ترس توأم با خصومت این مجموعه را بعد از پیروزی انقلاب اسلامی بویژه در دوران جنگ تحمیلی بوضوح می‌توان مشاهده نمود.

با پیروزی انقلاب اسلامی، جمهوری اسلامی ایران ضمن تاکید بر ارزشها و باورهای اسلامی در ترسیم سیاستهای داخلی و خارجی خود و تعقیب استراتژی تکیه بر ملتها و احترام به آرای آنها، سرعت در منطقه جاذبیت خاصی پیدا کرد. این جاذبیت که همراه با بیداری ملت‌های مسلمان منطقه بوده، زمینه ساز تزلزل حاکمیت و مقبولیت رژیمهای منطقه گردید، چنانکه حرکت‌های مردمی مانند قیام مسجد الاحرام در ۱۹۷۹ در عربستان سعودی، حرکت‌های مخالف حکومت در کویت، عراق، بحرین، و... نشانگر این امر است.

هر چند انگیزه‌های مخالفت با جمهوری اسلامی ایران از سوی غرب برهبری آمریکا و ارتجاع

منطقه متفاوت بوده است، لیکن آنها در این امر وحدت نظر داشتند که باید بگونه‌ای عمل کنند که از صدور انقلاب اسلامی، خمینیزم و بنیادگرایی جلوگیری شود. چرا که چنانکه در تئوری بازیها با حاصل جمع جبری صفر مطرح است، وضعیت گونه‌ای رقم خورده است که برد یکی عین باخت دیگری است. بدین معنی که گسترش انقلاب اسلامی در منطقه نابودی اهداف توسعه طلبانه غرب و آمریکا و حاکمیت رژیمهای منطقه را به همراه دارد و بالعکس.

این برداشت مشترک غرب و ارتجاع منطقه از پدیده انقلاب اسلامی باعث گردید تا به قول کارل دلبیودویچ این مجموعه در مقابل تهدید مشترک خارجی یک موضع مشترک و واحدی اتخاذ نموده و به سمت همبستگی و همگرایی حرکت نمایند.

چنانکه تاسیس شورای همکاری خلیج فارس، (شش ماه بعد از شروع جنگ تحمیلی) حمایتهای همه جانبه سیاسی، اقتصادی، نظامی و تسلیحاتی، اطلاعاتی و... به عراق در طول جنگ از سوی قدرتهای درون منطقه‌ای و برون منطقه‌ای حاکی از این همبستگی در منطقه است. اعترافات صریح و مکرر آمریکا و غرب و کشورهای مرتجع منطقه در کمک به عراق در دوران جنگ تحمیلی بعد از بحران کویت و اظهار پشیمانی آنها از این کمکها حاکی از اجماع نظر آنها در رویارویی با جمهوری اسلامی ایران است.

در بحث کنونی آنچه مورد نظر ماست بررسی دیدگاه و عملکرد و رفتار خارجی کشورهای منطقه در برابر یکی از مسائل منطقه‌ای یعنی انقلاب اسلامی و جنگ تحمیلی است که می‌تواند در فرآیند همگرایی یا واگرایی منطقه‌ای موثر باشد. مواضع کشورهای منطقه را در رابطه با انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی ایران را می‌توان در قالب بیانیه‌ها و قطعنامه‌های صادره از سوی شورای همکاری خلیج فارس، و اجلاسهای فوق العاده سران عرب و مواضع انفرادی مقامات رسمی آن کشورها دریافت. دبیرکل شورای همکاری خلیج فارس عبدا... بشاره پس از شکست حصر آبادان و عملیات پیروزمندانه ثامن الائمه طی مصاحبه‌ای ابراز نمود که:

«کسانی که می‌گویند شورای همکاری می‌تواند برای پایان دادن به جنگ (تحمیلی عراق علیه ایران) کوشش کند حرفشان غیر عملی است. ما چگونه می‌توانیم در مسئله‌ای میانجیگری کنیم که خود درگیر آن هستیم»^{۱۴}

وی طی مصاحبه‌ای دیگر عنوان نمود که:

ما به اینجا (نیویورک) آمده‌ایم تا به جهان بگوییم که ایران نباید در جنگ پیروز شود.»^{۱۵}
روزنامه‌های سیاست ارگان رسمی کویت و ناشر افکار مقامات سیاسی و برجسته کویتی، نتوانست
میزان ترس و خصومت خود را نسبت به جمهوری اسلامی ایران پنهان سازد، تا جایی که خطر
جمهوری اسلامی ایران را بالاتر از خطر اسرائیل برای اعراب تشخیص داده در سر مقاله یکی از
شماره‌های خود می‌نویسد که:

مسئله استفاده از این جنگ افزارهای (کشورهای عربی) علیه اسرائیل دیگر مطرح
نیست. چون اعراب عقیده دارند که اسرائیل، نیرومندتر از آنان است و لذا نباید با آن
جنگید»^{۱۶}

السیاسه از کشورهای عربی خواست که «که این سلاحها را قبل از آنکه زنگ بزند و یا تلف شود
علیه ایران بکار برند.»^{۱۷}

روزنامه الری العام یکی دیگر از روزنامه‌های رسمی کویت در تاریخ ۱۷/۱/۶۴ چنین نوشت
که:

کشورهای عرب باید قبل از ویرانی بصره و عراق کمکهای همه جانبه خود به عراق را
تشدید کند و فقط به محکوم کردن ایران در بیانیه‌ها اکتفا نکنند... وخیم شدن اوضاع
اقتصادی عراق بطور منفی بر جبهه‌های جنگ اثر می‌گذارد.»^{۱۸}

آنگونه که قبلاً نیز یادآور شدیم، اجلاس فوق العاده سران عرب در الجزیره که کشورهای عربی
بویره عربستان، کویت، عراق و دیگر شیوخ منطقه در آن عضویت داشته و تصمیم‌گیریهای آن را
تحت تاثیر قرار می‌دهند، ضمن همبستگی با عراق و محکوم کردن ایران، همبستگی خود را با
عربستان در اقدامات اتخاذ شده پیرامون مسئله حج اعلام نموده و ایران را در رابطه با کشتار زائران
خانه خدا مقصر دانسته، و ایران را بعنوان یک کشور مداخله‌گر در کشورهای منطقه قلمداد نموده
است.

کشورهای عربی منطقه خلیج فارس حتی بعد از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط جمهوری اسلامی

ایران دست از محکومیت ایران برداشته و در حمایت از عراق و مالکیت آن کشور براروند رود در شورای همکاری خلیج فارس قطعنامه صادر می‌کند و صحبت از «مشارکت در بازسازی فاو» و «تشکیل کمیته بازسازی فاو» می‌نمایند. روی هم رفته ترس توام با خصومت کشورهای منطقه نسبت به جمهوری اسلامی ایران را می‌توان از طریق اعمال فشار بر این کشور به طرف زیر خلاصه نمود:

۱- استفاده از تبلیغات منفی از طریق روزنامه‌ها و رسانه‌های گروهی خود

۲- حمایت سیاسی- معنوی، اقتصادی، تسلیحاتی، اطلاعاتی و غیره از عراق

۳- انزوای سیاسی ایران در جهان عرب از طریق تلاش در ایجاد شکاف و اختلاف بین ایران -

سوریه و ایران - لیبی

۴- استفاده از حضور قدرتهای خارجی در منطقه جهت ارباب جمهوری اسلامی ایران

۵- تلاش در تحریم تسلیحاتی و اقتصادی ایران

۶- جنگ قیمتها یا جنگ نفت به منظور تضعیف بنیه دفاعی و اقتصادی جمهوری اسلامی ایران

۲- سیاستگذاریهای نفتی:

از دیگر مسائلی که می‌تواند رفتار خارجی کشورهای منطقه را در فرآیند همگرایی مورد ارزیابی قرار دهد، سیاستگذاریهای نفتی کشورهای منطقه است. کشورهای منطقه خلیج فارس که بیش از ۹۰ درصد درآمدهای خود را از فروش نفت و فرآورده‌های نفتی تامین کنند، بلحاظ عقلایی و منطقی میباید در دفاع از منافع ملی خود جبهه متحد و واحدی در مقابل شرکتهای بزرگ نفتی تشکیل دهند. در راستای تامین هر چه بیشتر منافع ملی، این کشورها می‌باید که حتی المقدور نفت را نزدیک به بهای واقعی آن به فروشند و یا با اتخاذ سیاستهای چانه زنه شرکتهای بزرگ نفتی را بطور نسبی به پذیرش خواسته‌های خود وادار نمایند. خلاصه اینکه عنصر نفت می‌توانست به عنوان یک عامل همگراکننده کشورهای منطقه را در کنار یکدیگر قرار دهد. اما بالعکس می‌بینیم که این عنصر بجای عامل وحدت عامل تفرقه در بین پاره‌ای از کشورهای نفتی گردیده است، مثلا دیدگاه‌های جمهوری اسلامی ایران و یا عراق با دیدگاههای عربستان سعودی و کویت در رابطه با سیاستهای نفتی اعم از میزان تولید و سهمیه بندی، بها و قیمت و... با یکدیگر تفاوتهای آشکار داشته است. حتی از جمله عواملی که باعث گردید که سازمان کشورهای صادرکننده نفت از اهداف اولیه مؤسسان آن دوره گردیده و در مواردی موجودیتش در معرض خطر قرار گیرد،

سیاستگذارهای ناهنجار و غیر عقلایی عربستان سعودی در رابطه با میزان تولید و بهای نفت بوده است که برخاسته از وابستگی سیاسی این کشور به غرب و آمریکاست.

عربستان سعودی در بسیاری از موارد برای نشان دادن وفاداری سیاسی خود به غرب و آمریکا، رو در روی هم پیمانان خود و در کنار شرکتهای خرید از نفت قرار گرفته و برای جلوگیری از افزایش قیمت نفت به اتخاذ سیستمهای چانه زنانه اقدام نموده است. حتی در پاره‌ای موارد این کشور در تعقیب سیاستهای ناهنجار خود رو در روی دوازده کشور دیگر عضو اوپک قرار گرفته و هنگامی که با مخالفت آنها روبرو گردیده، به خنثی نمودن اقدامات این جبهه متحد، از طریق بالا بردن ظرفیت تولید و اشباع بازار جهانی تهدید نموده است.

سیاستهای نفتی عربستان سعودی چه در زمان ملک فیصل و چه در زمان فهد همواره در جهت تامین منافع عرب و آمریکا بوده است. حتی در تحریم نفتی ۱۹۷۳ که اعراب تصمیم گرفتند از نفت خود به عنوان یک اهرم سیاسی در اعمال فشار بر اسرائیل، آمریکا و حامیان غربی استفاده کنند، این ملاحظات از سوی عربستان لحاظ گردیده بود، لذا در جریان کنفرانس وزرای نفت کشورهای عربی که در ۲۵ مهر ۱۹۷۳ در کویت در محکومیت اسرائیل و کشورهای غربی طرفدار اسرائیل برگزار گردید. علیرغم اینکه سیاستهای ضد عربی واشنگتن محکوم گردید لیکن در اطلاعیه نهایی این کنفرانس رسماً صحبت از تحریم نفتی آمریکا مطرح نگردید، زیرا عربستان با قدرت و نفوذی که در اوپک داشت معتقد بود که باید پیش از تحریم نفتی آمریکا فرصتی دیگر به او داد. سه روز بعد که آمریکا اعلام نمود که مبلغ ۲/۲ میلیارد دلار برای تقویت تسلیحاتی اسرائیل کمک می‌کند. عربستان سعودی به ناچار مجبور گردید که در همراهی با سایر اعراب در تحریم نفتی آمریکا همصدا شود.

در تاریخ سوم فروردین ۱۳۵۲ ملک فیصل در دیدار با جمعی از مدیران شرکتهای نفتی صاحب سهم آرامکو و علت مشارکت عربستان در تحریم نفتی آمریکا و حامیان اسرائیل این گونه بیان می‌دارد:

«اگر عربستان سعودی در این تحریم شرکت نکند و یا اقدامی ننماید، در جهان عرب منزوی خواهد شد.»^{۱۱}

فهد که در این زمان سمت ریاست شورای عالی نفت عربستان سعودی را دارا بود، در شهریور

۱۳۵۲/۱۹۷۳ قصد و نیت باطنی عربستان را آشکارتر نموده، می‌گوید عربستان سعودی قصد دارد که: «فرصت دیگری به آمریکا بدهد تا سیاست خود را تغییر دهد.»^{۲۰}

با مروری بر تاریخ سیاسی عربستان سعودی بویژه در یکی دو دهه اخیر این حقیقت به اثبات می‌رسد که نفوذ تعیین کننده آمریکا بر عربستان سعودی، اصلی ترین عامل شکل دهنده سیاستگذارهای نفتی این کشور در اوپک بوده است. کاخ سفید در ۹ ژانویه ۱۹۷۹ بیانیه‌ای را انتشار داد که در آن خاطر نشان شده بود که پرزیدنت کارتر یک نامه خصوصی و رسمی از شاهزاده فهد دریافت داشته است که طی آن وی وعده داده که عربستان سعودی تولید خود را به میزان «متناهی» و به مدت قابل توجهی افزایش خواهد داد. سخنگوی دولت با بی احتیاطی اضافه نمود که:

«عربستان سعودی این کار را بخاطر دوستی تاریخی خود با ایالات متحده آمریکا انجام می‌دهد»^{۲۱}

جالب توجه است که علی‌رغم این همه نرمش و ملایمت از سوی عربستان سعودی، آمریکاییها پا را از این هم فراتر گذاشته، خواسته‌های افزونتری را طلب می‌کنند، یکی از نویسندگان آمریکایی در یکی از مقالات واشنگتن پست شماره مورخ دوازدهم ژوئیه ۱۹۷۹ دوستی و وفاداری عربستان را وقتی واقعی می‌داند که بیش از گذشته منافع آمریکا را تامین کند و نفت را به قیمت استخراج به این قدرت شیطانی بفروشد. وی می‌گوید که:

«نه تنها از ما خواسته می‌شود که در قبال نفت سعودی، دلار، این پول محکم، رایبردازیم. بلکه از ما خواسته می‌شود بهای دوستی هم پرداخت کنیم، دوستی واقعی زمانی ثابت می‌شود که نفت بیشتری به جریان بیفتد و نفتی که به ما فروخته شود قیمتش معادل هزینه تولید آن باشد.»^{۲۲}

در راستای تلاشهای عربستان سعودی در جهت کاهش بهای نفت و وادار کردن سایر اعضای اوپک به پیروی از سیاستهای خود، وزیر نفت آن کشور، زکی یمانی، در ۱۹ آوریل ۱۹۸۱ طی مصاحبه‌ای با شبکه ان. بی. سی اعلام داشت تا سایر اعضای اوپک را مجبور سازد که قیمت نفت

خود را کاهش دهند. یمانی تا آنجا پیش رفت که رسماً از کشورهای مصرف‌کننده نفت تقاضا کرد تا به عربستان سعودی در این زورآزمایی علیه هم پیمانانش در اوپک کمک کند. او از آمریکاییها خواست تا سریعاً برنامه ذخیره سازی استراتژیک خود را متوقف سازند تا تقاضا افزایش نیابد و در نتیجه فشار بر قیمت‌ها همچنان حفظ شود. او به کشورهای مصرف‌کننده توصیه کرد که صبر کنند تا قیمت‌ها پائین آید و آنگاه می‌تواند به راحتی و با قیمت نازلتر به خرید نفت مبادرت کنند. پس از این تهاجم یمانی جای تعجب و شگفتی نبود که چرا ریاض در جریان ششمین اجلاس اوپک در ژنو کاملاً منزوی مانده باشد. دوازده کشور از سیزده کشور عضو اوپک در هتل اینترکنتیننتال ژنو، سه روز متوالی (۲۵ الی ۲۷ مه) بیهوده تلاش می‌کردند تا عربستان سعودی را متقاعد کنند که تولید نفتش را کاهش دهد تا بتوانند به اشباع بازار جهانی خاتمه دهند. اما یمانی از تغییر موضع خودداری نموده، به آنها گفت:

«مادام که قیمت‌های نفت خود را پایین نیاورید هیچگونه کاهشی در تولید نفت عربستان سعودی صورت نخواهد گرفت.»^{۲۳}

یمانی در توجیه اقدامات غیر عقلایی خود مبنی بر کاهش قیمت‌ها و یا ثابت نگه داشتن آنها و افزایش تولید و نهایتاً اشباع بازار جهانی نفت، سعی در توجیه تصمیماتش و مجاب نمودن دیگران نموده، عنوان می‌داشت که کاهش در تولید نفت سعودی اقتصاد کشورهای غربی را به خطر انداخته و حتی ممکن است برخی از نظامهای دموکراتیک را در اروپا متزلزل سازد. سیاستگذارهای ناهنجار نفتی عربستان سعودی که ضربه به منافع ملی این کشور و دیگر کشورهای عضو اوپک است، به عنوان یک عامل واگرایانه در فرآیند همگرایی عمل می‌کند و حاکی از شدت وابستگی عربستان سعودی در اکتبر ۱۹۷۴ طی مصاحبه‌ای مطبوعاتی در شیکاگو صراحتاً اعلام داشت که:

«اگر عربستان سعودی روزانه ۸۱۵ میلیون بشکه نفت تولید می‌کند به این دلیل است که ما این امر را از آن کشور خواسته‌ایم.»^{۲۴}

والسلام.

1 - Sub-system

2 - Social cohesion

3 - level of cohesion

۴ - ژرار گریزیک الیویه دلاز، توفان خلیج فارس، ترجمه اسد... مبشری، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۶، ص ۱۴۳.

۵ - دفتر سیاسی ژاندارمری جمهوری اسلامی ایران، جهان سیاست، شماره ۵۶، ص ۹.

۶ - همان نشریه شماره ۵۹، ص ۷۱.

7 - Political cohesion

8 - Bruce Russett

۹ - عبدالامیر فولادزاده، شاهنشاهی پهلوی در ایران، تهران، کانون نشر اندیشه‌های اسلامی، ۱۳۶۹، جلد سوم، ص ۱۸۸.

۱۰ - النقیب، خالد حسین، حزب بعث و جنگ، ترجمه محمد حسین زوارکعبه، تهران، انتشارات حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸، ح اول، ص ۸۷.

۱۱ - رواسانی، شاپور، دولت و حکومت در ایران، تهران، انتشارات شمع، ص ۲۴۹.

۱۲ - در راستای تاثیر گرایشها و جهتگیریهای سیاسی کشورهای منطقه بر روابط تجاری و اقتصادی آنها می‌توان به جدول شماره یک مراجعه نمود.

۱۳ - باری زوبین در کتاب معروف خود با عنوان جنگ قدرتها در ایران، اشاره به نقش اقتصادی عربستان سعودی در دکترین نیکسون - کی سینجر یا طرح «سیاست دوستون» (ایران و عربستان سعودی) برای تامین منافع حیاتی ایالات متحده آمریکا دارد. وی یادآور می‌شود توجه زیاد آمریکا به ایران و نادیده گرفتن نقش عربستان سعودی در منطقه در کنار ترس این کشور از جاه طلبی‌های شاه ایران، می‌تواند زمینه ساز گرایش این کشور به شوروی و بلوک شرق گردد. لذا آمریکا سعی کرد در کنار واگذاری نقش ژاندارمری منطقه به ایران، عربستان سعودی را نیز مورد توجه قرار دهد.

۱۴ - ویژه نامه اطلاعات جبهه ۹ بهمن ۱۳۶۴.

۱۵ - بولتن خیرگزاری ویژه جمهوری اسلامی ایران مورخ ۱/۸/۱۳۶۵.

۱۶، ۱۷ و ۱۸ - دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی. نشریه رویداد و تحلیل شماره ۷، ص ۷۳.

۱۹ و ۲۰ - شیرازی، نورالدین، نظام آل سعود، انتشارات فراندیش، تهران، ۱۳۶۷، ص ۱۶۲.

۲۱ و ۲۲ - ترزیان ۷ بی‌یر، داستان اوپک، ترجمه عبدالرضا غفرانی، تهران، انتشارات فراندیس، ۱۳۶۷، ص ۳۶۴.

۲۳ - همان منبع ص ۳۸۸.

۲۴ - همان منبع ص ۳۲۰.